

مستشرقان و داستان‌های قرآنی*

عبدالحسین شورچه** و سمیرا حیاتی***

چکیده

یکی از ابزارهای مهمّ تعلیم و تربیت که اثر فوق العاده‌ای در رشد و تربیت افراد و به تبع آن جامعه دارد، استفاده از هنر قصه‌گویی در قالب ارائه الگو و نمونه ارزش‌ها و ضد ارزش‌هاست. وقتی انسان‌ها ویژگی‌های مثبت و منفی و صفات نیک و بد را در وجود نمونه‌های عینی، متبلور و متجلی می‌بینند، بیشترین اثرپذیری و عبرت‌آموزی را خواهند داشت. قصه‌های تاریخی منبع غنی و سرشاری از عبرت‌ها هستند؛ زیرا افراد با خواندن تاریخی که در قالب داستان بیان شده، عوامل سعادت و شقاوت گذشتگان را به صورت محسوس درک می‌کنند و خود را در کنار نقش آفرینان داستان احساس می‌نمایند و عامل پیروزی یا شکست آنان را با چشم عبرت می‌پذیرند. قرآن از این هنر به نحو احسن بهره برده و در مواردی آن را از حالت نقل صرف خارج کرده و جنبه تربیتی و هدایتی به آن بخشیده است و در راستای همین هدف از ذکر جزئیات پرهیز کرده است، اما این هنر بی بدیل قرآن در مواردی از سوی مستشرقان مورد خدشه قرار گرفته و اشکالاتی بر آن وارد شده است. در نوشتار حاضر، این اشکالات مورد بررسی و نقد قرار گرفته و هنر قرآن در استفاده درست و کاربردی از قصه‌گویی به عنوان شاخه‌ای تأثیرگذار در علوم انسانی نشان داده شده است.

واژگان کلیدی: قرآن کریم، داستان‌ها، مستشرقان، قصه‌گویی، هنر.

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۴/۴ و تاریخ تأیید: ۱۳۹۶/۶/۲۰.

** دانش‌آموخته دکتری تفسیر تطبیقی، دانشگاه علوم و معارف قم: Ma.quran@chmail.ir

*** کارشناسی ارشد، علوم قرآنی و حدیث (نویسنده مسئول): hayati.sss.95@gmail.com

مقدمه

از آنجا که قرآن کریم، تنها کتاب تحریف نشده آسمانی و مهم‌ترین و اصلی‌ترین منبع دستیابی به معارف الهی در نزد مسلمانان است، طبیعی است که نخستین گام آشنایی مستشرقان با اندیشه‌های مسلمانان، آگاهی از محتوای این کتاب مقدس است، اما ایشان به هر دلیلی (عدم آشنایی با منابع اصیل اسلامی، تعصبات دینی، غرض‌ورزی یا ...) ضمن بیان تحلیل‌های خود پیرامون مطالب قرآنی، گاهی به بیان آراء غلط و برداشت‌های ناصواب خود درباره آن می‌پردازند. با توجه به اینکه قصص قرآن بخش وسیعی (حدود یک چهارم) از آیات آن را تشکیل می‌دهد، این قصه‌ها نیز در موارد بسیاری مورد بحث و شبهه افکنی مستشرقان قرار گرفته و به اشکال گوناگون آنها را به چالش کشیده و در آنها خدشه نموده‌اند. البته عمده شبهاتی که ایشان بر قرآن و قصه‌هایش وارد ساخته‌اند، به دلیل عدم اعتقاد به وحیانی بودن قرآن کریم است و در بسیاری از آراء خود نیز به دنبال اثبات این مطلب هستند. همان گونه که بسیاری از ایشان صراحتاً مصادر دیگری غیر از وحی الهی را برای داستان‌های قرآن ادعا کرده‌اند.

پیشینه

با وجود اینکه بسیاری از مستشرقان درباره قصص قرآنی سال‌هاست که به بیان آرای خود که مخالف با عقاید مسلمانان است پرداخته‌اند، تاکنون اثر یا آثاری توسط اندیشمندان مسلمان به چاپ نرسیده است که به شکل مستقل به بیان و نقد آنها بپردازد. البته برخی از کتاب‌ها و مقالات به شکل پراکنده و در ضمن مسائل دیگر به قسمت‌هایی از این موضوع پرداخته‌اند که از آن جمله می‌توان به آثاری اشاره کرد که به طور کلی برخی نظرات مستشرقان درباره قرآن کریم را بیان یا نقد کرده‌اند:

۱- کتاب «شبهات و ردود حول القرآن الکریم» نوشته آیت الله محمد هادی معرفت که ایشان در این کتاب ضمن برشمردن بسیاری از شبهات، پاسخ‌هایی نیز بدان‌ها داده‌اند. این کتاب در سال‌های اخیر توسط آقای حسن حکیم باشی به زبان فارسی ترجمه شده است.

۲- کتاب «دفاع از قرآن در برابر آراء خاورشناسان» نوشته دکتر عبدالرحمن بدوی و ترجمه و پژوهش دکتر سید حسین سیدی؛ نویسنده در این کتاب ضمن بیان آراء برخی خاورشناسان درباره قرآن، به شبهات مطرح شده توسط ایشان به برخی از داستان‌های قرآن می‌پردازد و ادعای مستشرقان، مبنی بر شباهت قصص قرآن و عهدین را دروغین می‌شمارد.

۳- کتاب «الظاهرة القرآنية» تألیف مالک بن نبی الجزایری که توسط آقای علی حجتی کرمانی و با نام «پدیده قرآنی» به فارسی ترجمه شده است. ایشان پس از بیان مطالبی پیرامون قرآن کریم، قسمتی از مطالب کتاب را به بررسی پاسخ به شبهه‌های پیرامون قصص قرآن اختصاص داده و قصه حضرت یوسف علیه السلام را بین قرآن و تورات مقایسه کرده است.

۴- کتاب «آراء المستشرقین حول القرآن الکریم» نوشته دکتر عمر بن ابراهیم رضوان است که این کتاب رساله دکترای ایشان می‌باشد و در انتشارات «دارالطیبة» ریاض به چاپ رسیده است. ایشان این کتاب را در دو جلد تألیف نموده و در آن به مسائلی همچون «شبهات مستشرقان درباره مصادر قرآن، نص قرآن، جمع قرآن، شکل ظاهری آن، قرائات قرآنی، اسلوب قرآنی و...» پاسخ داده است.

۵- کتاب «مستشرقان و قرآن» نوشته دکتر محمد حسن زمانی است که ایشان پس از معرفی برخی از مستشرقان مشهور و بیان کلیاتی درباره جریان استشراق به شرح تعدادی از آراء ایشان در مورد قرآن از جمله قصص آن می‌پردازد و آنها را مورد بررسی و نقد قرار می‌دهد. به حق می‌توان این کتاب را یکی از کامل‌ترین منابع فارسی موجود، درباره قرآن و مستشرقان به شمار آورد.

۶- مقاله «جستاری در اسلوب شناسی قصه‌های قرآنی و منشأ وحیانی آنها» نوشته خانم رخساره دانش است که ایشان نیز پس از بیان کلیاتی پیرامون قصص قرآنی، به نقد نظرات مستشرقان در مورد منشأ آنها پرداخته است.

تعریف اصطلاحی قصه

واژه قصه از جمله کلماتی است که تعریف آن، پیوسته مورد بحث و کشمکش بوده است و شاید بتوان گفت تا امروز نیز در مورد معنای اصطلاحی آن، قراردادی حاصل نگردیده است و تعریف جامعی که همگان بر آن توافق نمایند، ارائه نشده است.

صاحب‌نظران فن قصه نویسی همگی بر این باورند که قصه در متون کهن، مفهومی عام و فراگیر داشته است؛ چنان که جمال میرصادقی می‌نویسد: «من اصطلاح قصه را بر هر آنچه در ادبیات قدیم داشته‌ایم و از آنها به عنوان افسانه، سرگذشت، حکایت و... یاد می‌شده است، اطلاق کرده‌ام. البته امروز بین این قبیل اصطلاحات تفاوت زیادی قائل شده‌اند... چنان که «داستان» گسترده‌ترین مفهوم را یافته و قصه تنها نوعی از داستان شمرده می‌شود (میرصادقی، تحلیلی نو از قصص قرآن، ۱۳۷۶: ۲۱).

«داستان» چنین تعریف شده است «داستان به مفهوم گسترده آن پدیده‌ای است هنری که ساختار هندسی ویژه‌ای دارد. داستان نویس، یک یا چند حادثه و نیز وضعیت‌ها، شخصیت‌ها و محیط‌ها را برمی‌گزیند و آنها را به زبانی تعبیر می‌کند. این زبان گاهی به گونه روایت پیوسته و گاه به صورت گفت و گو (دیالوگ) یا آمیخته‌ای از هر دو می‌باشد و هر کدام از اینها هدف فکری معینی را در بردارد. نویسنده، عناصر این هدف را در دایره رفتارهای ممکن و محتمل (نه رفتارهای ممتنع) می‌آورد و این کار بر اساس «گزینش» ویژه‌ای از همان عناصر مزبور انجام می‌شود» (بستانی، پژوهشی در جلوه‌های هنری داستان‌های قرآنی، ۱۳۷۶: مقدمه).

در مورد معنای اصطلاحی قصه آمده است: «قصه خواه نثر باشد خواه نظم، آن است که یک جریان را متعاقباً، متناوباً و متوالیاً تعقیب کند و یک هدفی هم داشته باشد» (فعال عراقی‌نژاد، قصص قرآن و تاریخ انبیاء، ۱۳۷۶: ۵).

در مورد تعریف قصه در قرآن نیز تعابیر مختلفی به کار رفته است که به عنوان یکی از جامع‌ترین تعاریف در این زمینه به تعریف آیت الله معرفت اکتفا می‌شود: «قصه در قرآن بازگو کردن سرگذشتی است که از واقعیات عینی حیات بشر حکایت دارد تا برای آیندگان عبرتی باشد» (معرفت، علوم قرآنی، ۱۳۶۹: ۲۷۲).

در پایان می‌توان نتیجه گرفت که تعریف مصطلح در قصص قرآن، بسیار محدودتر و خاص‌تر از تعریفی است که در ادبیات کاربرد دارد و یک سری معیارهای خاص را باید در تعریف قصه قرآنی در نظر گرفت که جزء تعریف اصطلاحی قصه به معنای عام نیست. معیارهایی همچون افسانه و تخیل نبودن، واقعی بودن، بر اساس حق بودن، عبرت آموز بودن و البته وابسته نبودن به زمان و مکان یا شخصیت‌ها و... بنابراین، بر اساس تعریف قصه در قرآن می‌توان گفت: قصه عبارت است از روایت و نقل وقایع حقی که از روی علم و با هدف و پیامی مشخص پی‌گیری می‌شود و بیش از آنکه زمان و مکان، اشخاص و... را در نظر گیرد، عبرت آموزی افراد بشر را مورد تأکید قرار می‌دهد.

۵۰ البته با بررسی آیات قرآنی مشخص می‌گردد که به طور کلی لفظ «قصه» در قرآن به کار نرفته و هرکجا این واژه مورد نظر بوده، در قالب «قصص» آمده است.

مفهوم هنر

هنر در لغت به معنای فن، صنعت، علم، معرفت، امری همراه با ظرافت و ریزه کاری، آن درجه از کمال که فراست و فضل را در برداشته و نمود آن صاحب هنر را برتر از دیگران بنمایاند،

کیاست، زیرکی، لیاقت، کفایت و کمال آمده است (دهخدا، لغت‌نامه، ۱۳۷۷: ۱۵ / ۲۳۵۶۷). در معنای اصطلاحی هنر، اختلاف‌های فراوانی به چشم می‌خورد که نشان می‌دهد هنر به دلیل گستردگی و ظرافت خود، در عین پیدایی، ناپیداست. بعضی در تعریف اصطلاحی هنر گفته‌اند: «هنر در تجربه انسانی، روش خاصی از بیان حقایق زندگی است که بر عنصر تخیل استوار است» (ر.ک: بستانی، اسلام و هنر، ۱۳۷۱: ۱۲).

چند نمونه از داستان‌هایی که مستشرقان بر قصه‌گویی قرآن اشکال گرفته‌اند، بیان می‌شود.

۱- دوگانه‌نگری قرآن به حضرت ابراهیم (علیه السلام)

ابراهیم خلیل اولین بت شکن تاریخ و از جمله پیامبران اولوالعزمی است که بسیار مورد ستایش قرآن کریم قرار گرفته است تا جایی که ایشان را دارای مقام امامت می‌داند (بقره / ۱۲۴). این پیامبر عظیم الشان مایه مباهات و افتخار همه ادیان آسمانی است.

برخی از خاورشناسان درباره دیدگاه قرآن نسبت به حضرت ابراهیم آرائی را بیان کرده‌اند که باید در رابطه با صحت و سقم آنها تحقیق شود و مورد بررسی و نقد قرار گیرند.

ونسینگ^[۱] در مقاله‌ای با عنوان «ابراهیم» در «دایرة المعارف اسلام» می‌نویسد: «اسپینگر اولین کسی بود که متوجه شد شخصیت ابراهیم در آیات قرآن چند مرتبه تغییر و تطور یافته تا در آخرین آیات نازل، وی چهره مؤسس کعبه را به خود می‌گیرد. «سنوک هگرونی» نیز پس از وی، گسترده‌تر وارد این میدان پژوهشی شد و چنین اظهار نظر کرد: حضرت ابراهیم در اولین آیات نازل قرآن (ذاریات / ۲۴ به بعد؛ مریم / ۴۲ به بعد؛ انبیاء / ۵۲ به بعد؛ عنکبوت / ۱۵ به بعد) فقط به عنوان یک پیامبر الهی همچون دیگر پیامبران معرفی شده است. در این آیات هیچ سخنی از ارتباط نسبی بین حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل به میان نیامده است، بلکه تصریح شده که عرب‌های جزیره العرب هیچ پیامبری نداشتند (سجده / ۲؛ سبأ / ۴۳؛ یس / ۵) که اسماعیل یکی از آنها باشد.

در این آیات اصلاً سخن از ساختن کعبه توسط حضرت ابراهیم نیز مطرح نشده و وی به عنوان اولین مسلمان هم مطرح نشده است. اما در سوره‌های مدنی چهره ابراهیم به عنوان «حنیف و مسلم» معرفی می‌شود. او پایه‌گذار ملت و آیین ابراهیمی می‌گردد. راز این اختلاف نظر آیات مکی و مدنی راجع به شخصیت حضرت ابراهیم آن است که حضرت محمد ﷺ در مکه به یهودیان اعتماد و تکیه می‌کرد، اما هنگامی که یهودیان به دشمنی با وی برخاستند، ناچار شد که

یاور و پناهگاهی غیر از یهود را برای خود برگزیند. هوش و ذکاوتش او را به این راه حل رهنمود کرد که هویت مستقلی برای حضرت ابراهیم به عنوان مؤسس قوم عرب جدای از یهودیت رایج ترسیم کند تا خود حضرت و خویشاوندانش که عرب حنیف غیر یهودی بودند، مفتخر به فرزندی ابراهیم گردند و حضرت بدین وسیله از وابستگی به یهودیان معاصرش که از طریق اسحاق به ابراهیم منسوب بودند، رهایی یابد. او ترسیمی جدید از آیین یهود ابراهیم را به گونه‌ای ارائه داد که زمینه‌ساز آیین اسلام باشد. چون اهمیت شهر مکه تمام ذهن پیامبر اسلام را اشغال کرده بود، ابراهیم را نیز بنیانگذار کعبه معرفی کرد» (Encyclo, 1986: 3/ 251-252).

بررسی و نقد

پیش از آنکه دیدگاه ونسینگ که در واقع بیانگر دیدگاه اسپرینگر و سنوک هگرونی نیز می‌باشد، مورد نقد قرار گیرد، بهتر است مباحث مطرح شده از سوی ایشان تفکیک گردد تا بتوان آنها را بهتر بررسی کرد.

این سه مستشرق پنج ادعا دارند:

۱. پیامبر اسلام ﷺ در دوران مکه به حمایت یهودیان امیدوار بود و به آنان تکیه کرد؛ لذا برخوردهای اثباتی با ایشان داشت، اما در مدینه از آنان مأیوس بود و با آنان برخوردهای تند و منطقی داشت.

۲. پیامبر ﷺ به دلیل حمایت یهودیان در مکه، حضرت ابراهیم علیه السلام را به عنوان پیامبر یهودی معرفی کرد، اما در مدینه آن را انکار نمود.

۳. پیامبر ﷺ در مدینه ناچار شد به عرب‌ها هویت مستقل تاریخی و متصل به حضرت ابراهیم علیه السلام ببخشد؛ لذا شخصیتی اسطوره‌ای به عنوان پدر عرب، به نام اسماعیل علیه السلام فرزند ابراهیم علیه السلام آفرید که در آیات مکی معرفی نکرده بود.

۴. پیامبر ﷺ در آیات مدنی ادعا کرد که اسماعیل علیه السلام پیامبری اعزامی به سوی عرب بوده، حال آنکه در آیات مکی گفته است که پیامبر اسلام ﷺ به سوی عرب مبعوث شده، در حالی که هیچ پیامبر پیشینی نداشته‌اند.

۵. چون پیامبر اسلام ﷺ خواست با انتساب کعبه به ابراهیم علیه السلام قداست و اهمیتی برای کعبه ایجاد کند، در آیات مدنی ادعا کرد که بنای کعبه توسط ابراهیم علیه السلام انجام شده است» (زمانی، مستشرقان و قرآن، ۱۳۸۵: ۳۶۶).

پاسخ اشکالات

۱. قرآن کریم نه تنها هرگز از دوستی و یاری یهودیان به اسلام و مسلمانان سخن نگفته است که حتی آشکارا آنان را سر سخت‌ترین دشمنان اسلام شمرده است: ﴿لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى﴾ (مائده / ۸۲)؛ «مسلماناً یهودیان و کسانی را که شرک ورزیده‌اند، دشمن‌ترین مردم نسبت به مؤمنان خواهی یافت».

این آیه با «مقدم داشتن ذکر یهود، اعلان کرده است که یهود حتی در مقایسه با مشرکان در دشمنی با اسلام پیش قدم بوده‌اند (طبرسی، تفسیر جوامع الجامع، ۱۳۷۷: ۱/۱۱۶). «پیامبر اسلام ﷺ یهودیان را مستخلفانی می‌دانست که هم در زمان حیات پیامبر خودشان از انجام دستورهای آن حضرت بارها سرپیچی کرده و آزارش می‌دادند و مورد عقوبت و عذاب الهی قرار می‌گرفتند و هم پس از رحلت حضرت موسی ﷺ و حتی پس از ظهور اسلام نیز به دستورهای تورات عمل نکرده و اقدام به تحریف و پنهان کردن حقایق آن می‌نمودند. این موضوع انتقادی و مصلحانه پیامبر اکرم ﷺ، چنان که در آیات مدنی موجود است، در آیات مکی هم فراوان به چشم می‌خورد؛ مانند آیات ۱۳۸ تا ۱۶۲ سوره اعراف که جز آیات ۱۶۳ تا ۱۷۰ آن که مدنی است، تمام آیاتش مکی است و پیامبر اسلام ﷺ در آن به افشای جرائم بنی اسرائیل (مانند گوساله پرستی در غیبت چهل روزه حضرت موسی ﷺ و درخواست دیدن خداوند) و معذب شدن به عذاب آسمانی به سبب تخلف از دستور موسی می‌پردازد (زمانی، مستشرقان در قرآن، ۱۳۸۵: ۳۶۸). در این آیات هیچ نشانی از اعتماد و تکیه حضرت رسول ﷺ به یهودیان نیست، بلکه به بیان حقایقی از زندگی ایشان پرداخته شده است.

۲. اگر کسی واقعاً این دیدگاه را داشته باشد که پیامبر ﷺ تا در مکه بود، از پیوند عرب‌ها با ابراهیم سخنی نگفت ولی پس از مهاجرت به مدینه، چون با دشمنی یهودیان مواجه شد خواست از ابراهیم و اسماعیل ﷺ برای خود و قومش ارزش و اعتباری قائل شود، پیش از آنکه قرآن را زیر سؤال ببرد، تورات را بی‌ارزش و فاقد اعتبار می‌نماید. زیرا تورات نیز آشکارا از پیوند ابراهیم ﷺ و اسماعیل ﷺ سخن گفته و برخی از قبیله‌های عرب را از تبار اسماعیل دانسته است (گلن، کتاب مقدس، سفر پیدایش، ۲۰۰۲: ۲۵ / ۱۸-۱۲).

۳. ونسینگ آنگاه که می‌خواهد بر سخن خویش از سوره‌های مکی گواه بیاورد، به عمد تنها از سوره‌هایی نام می‌برد که یاد ابراهیم جدای از اسماعیل و عرب در آنها آمده است؛ از این‌رو، از سوره ابراهیم با اینکه سوره‌ای مکی است، چشم می‌پوشد؛ زیرا این سوره با دیدگاه او سازگاری

ندارد و آیات آن نشان می‌دهد که ابراهیم و اسماعیل علیهم‌السلام با هم کعبه را ساخته و به دعا از خدا خواسته‌اند تا آنان را راه نماید و از بت پرستی دور دارد. نیز نشان می‌دهد که ابراهیم زن و ذریه خویش را در آن بیابان خشک کنار خانه خدا جای داد و از خداوند خواست تا آنان را روزی دهد و خدا را به سبب بخشیدن اسماعیل و اسحاق به او سپاس گفت (بیومی، بررسی تاریخی قصص قرآن، ۱۳۸۳: ۱/۱۲۶).

در سوره ابراهیم در این باره چنین آمده است: **﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ رَبِّ إِنَّهُمْ أَضَلَّلَنَّا كَثِيرًا مِنْ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾** (ابراهیم / ۳۵-۳۶)؛ «و (یاد کن) هنگامی را که ابراهیم گفت: پروردگارا، این سرزمین (مکه) را امن قرار ده و من و پسرانم را از پرستش بت‌ها دور دار! پروردگارا، به درستی که آن [بت] ان بسیاری از مردم را گمراه ساختند و هر کس از من پیروی کند پس در واقع او از من است؛ و هر کس مرا نافرمانی کند، پس به راستی که تو بسیار آمرزنده مهرورزی.»

چنان که ملاحظه می‌شود، چه در آیات مکی و چه در آیات مدنی، قرآن کریم ابراهیم را پیامبری یهودی یا مسیحی معرفی نکرده، بلکه صراحتاً ادعای یهودی و نصرانی بودن ابراهیم علیه‌السلام را نفی نموده و مسلمان حنیف بودن او را اثبات کرده است: **﴿مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾** (آل عمران، ۶۷)؛ «ابراهیم یهودی و مسیحی نبود و لکن حق‌گرای مسلمان بود و از مشرکان نبود» (مقدادی، الاسلام و شبهات المستشرقین، ۱۴۱۶: ۲۴۱). همچنین حنیف بودن دین ابراهیم علیه‌السلام نیز در آیات مختلفی از سوره‌های مکی و مدنی مورد تأکید قرار گرفته است (انعام / ۶۱، ۷۸؛ آل عمران / ۹۵).

در واقع باید گفت، مقایسه این دو دسته آیات مکی و مدنی، نشان‌دهنده وحدت دیدگاه و برخورد آن حضرت در دو دوره نبوتش می‌باشد؛ زیرا نه تنها در دوران مکه هیچ آیه‌ای را مبنی بر ارتباط یهود با ابراهیم علیه‌السلام برای مردم تلاوت نکرد، بلکه به رغم اعتقاد یهودیان معاصرش «دین حنیف» را دین حضرت ابراهیم علیه‌السلام معرفی نمود و این دیدگاه و موضع‌گیری در مدینه ادامه یافت. حال، چگونه برخی مستشرقان ادعای دوگانگی موضع آن حضرت را در این دو دوره مطرح کرده‌اند؟ (زمانی، مستشرقان و قرآن، ۱۳۸۵: ۳۷۱).

نکته دیگر این است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خود را تنها به حضرت ابراهیم علیه‌السلام متصل نکرده، بلکه دین خویش را استمرار دین همه انبیای سابق دانسته است: **﴿إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَى وَأَيُّوبَ**

وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّنَا دَاوُدَ زَبُورًا (نساء/ ۱۶۳)؛ «به درستی که ما به سوی تو وحی نمودیم، همان گونه که به سوی نوح و پیامبران بعد از او وحی نمودیم؛ و (نیز) به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و (پیامبران از) فرزندان (او) و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان وحی نمودیم؛ و به داود زبور دادیم».

هیچ ملّتی را نمی‌شناسیم که به اندازه عرب‌ها شیفته نژاد و تبار خویش باشد و با کوشش و پی‌گیری، سلسله پدران خویش را چه بسا تا بیست پشت به حافظه بسپارند. آیا می‌توان پذیرفت که چنین نژادی با چنین شیوه‌ای از تبار اصلی خویش بی‌خبر مانده باشد؟ و نداند که ابراهیم علیه السلام و اسماعیل علیه السلام از اجداد ایشان هستند یا نه؟ به علاوه، بودن کعبه در میان عرب‌ها - کعبه‌ای که پاره‌ای از مکان‌های وابسته به آن، نام ابراهیم و اسماعیل بر پیشانی دارد - آیا خود نشانی از پیوند عرب‌ها با این نام‌های مبارک نیست؟ دیگر اینکه سکوت و خاموشی کافران قریش - که آگاه‌ترین مردم به نژاد و تبار خویش بودند - در برابر این سخن قرآن [مَلَّةَ اِبْرَاهِيمَ] آیا خود نشان آشکاری بر این نیست که عرب‌ها از نژاد ابراهیم و اسماعیل علیه السلام بوده‌اند؟ اگر چنین نبود، بی‌گمان برخی از اعراب با آن همه کینه و دشمنی که نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله داشتند و برای خرده‌گیری بر او و دورغ شماری سخنان او همواره به دنبال بهانه بودند، در برابر این سخن خاموش نمی‌ماندند و آن را ابزاری می‌ساختند برای دروغ خواندن سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله (ر.ک: بیومی، بررسی تاریخی قصص قرآن، ۱۳۸۳: ۱/ ۱۲۷).

چنان که ملاحظه شد، مستشرقان در ادّعی مذکور به آیاتی از قرآن اشاره داشته‌اند که ظاهراً بیان می‌کند که عرب‌های جزیره العرب پیش از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هیچ پیامبری نداشتند. آنها این آیات را متناقض با آیاتی می‌دانند که ارتباط بین حضرت اسماعیل علیه السلام و حضرت ابراهیم علیه السلام را بیان کرده و حضرت اسماعیل علیه السلام را پیامبر اعراب معرفی می‌کند.

در پاسخ لازم است به آیاتی اشاره شود که مورد ادّعی ایشان است:

الف) «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ» (سجده/ ۳)؛ «آیا (مشرکان) می‌گویند: (پیامبر) به دروغ آن را (به خدا) نسبت داده است، بلکه آن (سخن) حقّ است در حالی که از سوی پروردگار توست تا گروهی را هشدار دهی که پیش از تو هیچ هشدارگری برای آنان نیامده است، باشد که آنان رهنمون شوند.

ب) «وَمَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ كُتُبٍ يَدْرُسُونَهَا وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذِيرٍ» (سبأ/ ۴۴)؛ «و از کتاب‌های (الهی) به آنان نداده‌ایم که آن را درس بخوانند و پیش از تو هیچ هشدارگری به سوی آنان نفرستادیم».

ج) ﴿لَتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤَهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ﴾ (یس / ۶)؛ «تا گروهی را هشدار دهی که پدرانشان هشدار داده نشدند و آنان غافلند».

آنچه از معنای این آیات بر می آید این نیست که اعراب به طور کلی، هیچ پیامبری قبل از پیامبر اسلام ﷺ نداشته‌اند، بلکه این آیات می‌رساند که معاصران پیامبر ﷺ و اجداد نزدیکشان پیامبری نداشته‌اند، وگرنه منذرینی در جهان عرب وجود داشته‌اند همچون شعیب علیه السلام و صالح علیه السلام و هود علیه السلام و دعوت‌کنندگانی به خداوند و توحید؛ زیرا زمین هرگز از دعوت‌کننده به سوی خدا خالی نمی‌گردد (ابن عطیه، المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، ۱۴۲۲: ۴ / ۴۲۴).

البته در تفسیر این آیات معانی مختلفی آمده است؛ از جمله اینکه گفته‌اند: «منظور از مَلْتی که بیم دهنده‌ای پیش از تو (ای پیامبر) بر ایشان نیامده، مَلْت قریش بوده که پیامبری قبل از پیامبر خاتم ﷺ برای آنها نیامده بود اگرچه بر سایر قبایل عرب، نذیری آمده بود» (طبرسی، مجمع البیان، ۱۳۶۰: ۱۹ / ۲۰۶؛ حسینی همدانی، انوار درخشان، ۱۴۰۴: ۱۳ / ۳۴۶).

یا بعضی گفته‌اند: «مراد از قوم مذکور، همه اهل فترت، یعنی مردم ما بین عیسی علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله و سلم است؛ چون در این فاصله زمانی، مردم از مسائل دین و از وظایفی که در مقابل نعمت‌های الهی داشتند و از آن غرض که به سبب آن خلق شده بودند، یعنی عبادت، به کلی غافل ماندند» (فخر رازی، مفاتیح الغیب، ۱۴۲۰: ۲۵ / ۱۶۷).

علامه طباطبایی این تفسیر را مردود می‌شمرد و می‌فرماید: «این تفسیر صحیح نیست؛ زیرا معنای فترت این است که مدتی پیغمبر صاحب شریعت و کتاب مبعوث نشده باشد که این مدت را مدت فترت می‌نامند و مبعوث نشدن پیامبران بی‌شریعت اولاً فترت نیست و ثانیاً قبول نداریم که ما بین عیسی علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله و سلم چنین پیامبرانی نیامده باشند، با اینکه زمان فاصل بین آن دو پیامبر، شش قرن بوده است» (طباطبایی، تفسیر المیزان، ۱۳۷۴: ۱۶ / ۳۶۵).

ایشان در تفسیر آیه شریفه ﴿لَتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤَهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ﴾ (یس / ۶) درباره اینکه مراد از «قوم» چه کسانی است؟ دو احتمال را به این شکل مطرح می‌سازد: «احتمال اول اینکه مراد، قریش و آنان که ملحق به قریش‌اند، بوده باشد. در این صورت، منظور از آباء قریش، پدران نزدیک ایشان است که انذار نشده بودند. چون پدران دورتر ایشان، امت اسماعیل ذبیح الله علیه السلام و همچنین پیغمبرانی دیگر بودند که مبعوث بر عرب شدند؛ مانند هود علیه السلام صالح علیه السلام و شعیب. احتمال دوم اینکه منظور از «قوم» همه مردم معاصر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوده باشند؛ چون رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تنها به قریش مبعوث نبود، بلکه رسالتش جهانی و عمومی بود. در این صورت، باز منظور از پدران بشر آن روز که انذار نشده بودند، همان پدران نزدیک ایشان است» (طباطبایی، تفسیر المیزان، ۱۳۷۴: ۱۷ / ۹۱).

بنابر، می‌توان نتیجه گرفت که «اصلاً عاقلانه نیست که کسی ادعا کند مفهوم این آیات آن است که هیچ یک از نسل‌های پیشین آنان حتی تا حضرت آدم علیه السلام نیز فاقد پیامبر و دین آسمانی بوده‌اند. آیات پس از آیه ۴۴ سوره سبأ خود شاهدهی است بر اینکه مقصود این آیه فقط فقدان پیامبر الهی در نسل معاصر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و یکی دو نسل قبلشان بوده که به تکذیب آنها اقدام کرده و مستحق عذاب الهی شده‌اند (زمانی، مستشرقان و قرآن، ۱۳۸۵: ۳۷۴). درباره این ایراد - که چگونه است که قرآن در جایی اظهار می‌کند که قبل از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پیامبران دیگری بر قوم بر او مبعوث نشده‌اند و اما در جایی دیگر، اسماعیل علیه السلام فرزند ابراهیم علیه السلام را پیامبر این قوم می‌خواند - باید گفت: کسان دیگری از مستشرقان نیز به شکل‌های دیگری این ایراد را مطرح کرده‌اند که از آن جمله می‌توان به بول اشاره کرد که در ادامه بدان پرداخته می‌شود.

قرآن در بیان داستان در پی شرح ماقوع و بیان تمام جزئیات نیست. بله با توجه به هدف خود که هدایت و تربیت جامعه انسانی است، از بیان داستان در راستای اهداف خود استفاده می‌کند و در داستان حضرت ابراهیم علیه السلام نیز همین گونه عمل کرده است، ولی مستشرقان بدون توجه به این هنر قرآن در صدد اشکال‌تراشی برآمده‌اند.

۲. اشکال بر داستان صالح و هود

بول^[۲] در مقاله‌ای با عنوان «صالح» در «دایرة المعارف اسلامی لیدن» چنین نوشته است: «آنچه توجه انسان را جلب می‌کند، این است که قرآن، قصه صالح و هود را بیان می‌کند و این تناقض دارد با دعوت گذشته محمد در سوره‌های دوران مکی، از آن جهت که آنجا می‌گوید که قبل از او پیامبری به سوی عرب نیامده است» (Encyclo, 1986: 2/ 111-112).

و در ادامه به آن سوره‌ها اشاره می‌کند (قصاص / ۴۶؛ سجده / ۲؛ سبأ / ۴۳؛ یس / ۵).

بررسی و نقد

در بررسی و نقد این اشکال می‌توان چنین گفت:

الف) پیش از این و در پاسخ به اشکال پیشین به طور مفصل این اشکال نیز پاسخ داده شد و تنها تفاوت در اینجا این است که در دیدگاه قبل، داستان حضرت اسماعیل علیه السلام و در اینجا داستان حضرت صالح علیه السلام و هود علیه السلام را متناقض با برخی از آیات مکی دانسته‌اند. و این تفاوتی در پاسخ ایجاد نمی‌کند.

ب) سخن بول در ادعای عدم ارسال رسل و بعثت انبیاء برای عرب در سوره‌های مکی، مخالف آیات مکی و تصریح در آنها به بعثت انبیاء و فرستادن پیامبرانی به سوی عرب و همه اقوام و ملت‌هاست ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا﴾ (فاطر / ۲۴). در واقع، ما تو را به حق، بشارت‌گر و هشدارگر فرستادیم (مقدادی، الاسلام وشبهات المستشرقین، ۱۴۱۶: ۲۴۹).

ج) بول این اشکال را به گونه‌ای مطرح کرده که گویی داستان صالح و هود تنها در سوره‌های مدنی آمده است، در حالی که داستان این دو پیامبر بزرگوار در مواردی از آیات مکی (اعراف/ ۷۳ به بعد؛ هود/ ۶۱ به بعد؛ شعراء/ ۱۴۴ - ۱۴۱؛ قمر/ ۲۳ به بعد؛ حاقه/ ۴ به بعد) نیز آمده است. به نظر می‌رسد بهترین پاسخ برای اشکالی که بر وجود داستان‌های اسماعیل، صالح و هود وارد شده، همان است که قرآن خطاب به پیامبر اسلام ﷺ چنین می‌فرماید: تو بر قومی مبعوث شدی که پیش از تو منذری بر آنها نیامده است. اما این سخن قرآن یک مطلب عام نیست، بلکه برای معاصران پیامبر اسلام ﷺ و آباء نزدیک ایشان تخصیص خورده (همان، ۲۵۰) و هیچ تناقضی نیز برای آن یافت نمی‌شود؛ زیرا گرچه برای معاصران رسول خدا ﷺ و چند نسل پیش، پیامبر یا منذری نیامده، ولی پیش از آن، پیامبران بزرگوارى چون حضرت اسماعیل علیه السلام حضرت صالح علیه السلام و حضرت هود علیه السلام و ... در بین ایشان فرستاده شده‌اند و در سوره‌های مکی و مدنی صراحتاً ذکر شده‌اند.

۲- یعقوب علیه السلام، نواده ابراهیم علیه السلام

مقاله «اسرائیل» در «دایرة المعارف اسلام» اثر ونسینگ، خاورشناس مشهور است. می‌دانیم که اسرائیل، نام یعقوب پیامبر، پسر اسحاق و نواده ابراهیم خلیل شمرده می‌شود. ولی ونسینگ در مقاله خود، پیامبر اسلام ﷺ را به نا آگاهی از این موضوع روشن متهم می‌کند و در این باره می‌نویسد: «پیداست که محمد در آغاز کار، یعقوب را پسر ابراهیم می‌شمرد؛ زیرا هنگامی که از نوید رساندن به سارا (همسر ابراهیم) سخن می‌رود، در قرآن آمده است: [فبشرناه باسحق ومن وراء اسحق یعقوب] یعنی او را به اسحاق مژده دادیم و در پی اسحاق به یعقوب. مفسران نیز به توضیح کلمه «وراء» در آیه شتافته و گفته‌اند این واژه، لزوماً به «نواده» اشاره دارد، چنان که در زبان عربی هم این معنا به کار رفته است» (Encyclo, 1986: 3/ 292-293).

بررسی و نقد

باید گفت در اینجا ونسینگ، دچار همان خطایی شده که او و دیگر مستشرقان در مورد مسائل دیگر قرآنی مرتکب می‌شوند؛ «یعنی یک آیه قرآنی را در نظر گرفته و با کمک پندار و گمان بدین نتیجه رسیده که پیامبر اسلام ﷺ در آغاز کار (در دوران مکه) به اشتباه تاریخی دچار شده است! متأسفانه ونسینگ به آیات دیگر که در مکه نازل شده، رجوع نکرده تا از جمع‌بندی آیات به نتیجه صحیحی دست یابد؛ زیرا قرآن کریم در همان دوران مکه، در خلال آیات سوره یوسف نشان می‌دهد که یعقوب (پدر یوسف) فرزند اسحاق است؛ بنابراین، نواده ابراهیم به شمار می‌رود. چنان که از قول یعقوب به یوسف می‌گوید:

﴿كَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُنمِّئُ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ (يوسف/ ۶) و این گونه پروردگارت تو را بر می‌گزیند و از تعبیر خواب‌ها به تو می‌آموزد و نعمتش را بر تو و بر خاندان یعقوب تمام می‌کند؛ همان گونه که آن را پیش از [این،] بر دو پدرت، ابراهیم و اسحاق تمام کرد که پروردگارت دانای فرزانه است.

بنابراین، مفسران دچار اشتباه نشده‌اند که تعبیر ﴿وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ﴾ (هود/ ۷۱) را به معنای فرزند اسحاق تفسیر کرده‌اند که در پی او می‌آید (نه برادر اسحاق) (حسینی طباطبایی، نقد آثار خاورشناسان، ۱۳۷۵: ۲۲۴). البته برخی معتقدند گاهی مستشرقان در فهم زبان عربی کوتاهی می‌کنند؛ مثلاً در این آیه، لغتی در تقدیر است و آن، این است: ﴿فَبَشِّرْ نَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ﴾ و آنچه مفسران در مورد این آیه گفته‌اند، این است که آیه خواسته بیان کند که نسل ابراهیم اینچنین باقی ماند که او فرزندی آورد و فرزندش، فرزندی؛ به دلیل این کلام خداوند ﴿وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَيْنِينَ وَحَفَدَةً﴾ (نحل/ ۷۲): «و خدا برای شما از (جنس) خودتان همسرانی قرار داد و از همسرانتان برای شما پسران و نوادگانی مقرر کرد». لذا این آیه موافق با سایر آیاتی است که این حقیقت را بیان می‌کند (ابراهیم/ ۳۹؛ ذاریات/ ۲۸) (مقدادی، الاسلام وشبهات المستشرقین، ۱۴۱۶: ۲۴۸).

درباره بشارتی که به ساره داده شده، در «مجمع البیان» چنین آمده است: «این آیه به این معناست که ما او را به فرزند ذکوری که نامش اسحاق و پیغمبر بود، مژده داده‌ایم و پس از اسحاق به یعقوب» و ابن عباس گفته است: معنای «وراء»، «نوه و فرزند فرزند» است؛ یعنی ما او را به پیغمبری که در مابین دو پیغمبر قرار داشت، نوید دادیم و منظور همان اسحاق بود که پدرش ابراهیم و پسرش یعقوب است که هر دو و بلکه هر سه پیغمبر بودند (طبرسی، مجمع البیان، ۱۳۶۰: ۱۲/ ۹۳).

یکی دیگر از آیات قرآن کریم که دلیلی است بر اینکه اصلاً چنین نیست که قرآن یعقوب را فرزند ابراهیم به شمار آورده باشد، آیه ۱۳۳ سوره بقره است که صراحتاً از ابراهیم به عنوان جد یعقوب نام می‌برد.

۴- اسحاق عليه السلام ذبیح ابراهیم عليه السلام

یکی از افتخارات بزرگ حضرت ابراهیم عليه السلام که در قرآن نیز بدان اشاره شده، امتحان آن حضرت در ذبح فرزندش بود که البته نسبت به پیروزی ابراهیم و فرزند ذبیحش در این امتحان عظیم الهی تردیدی نیست.

اما مورد بحث و مناقشه، نام فرزند ذبیح ابراهیم است. در این باره، یهودیان، مسیحیان و مسلمانان با همدیگر هم رأی نیستند. مسلمانان او را اسماعیل می‌دانند و یهودیان و مسیحیان، اسحاق. البته به دلیل اجمال موجود در آیات مربوط به داستان ذبح و بیان نکردن نام فرزند قربانی و محل ذبح او، از صدر اسلام در تعیین نام او در بین برخی از مفسران اسلامی نیز اختلاف نظرهای جزئی دیده می‌شود.

داستان ذبیح در تاریخ یهودیان، جایگاهی متفاوت از جایگاه آن در نزد مسلمانان دارد؛ زیرا ریشه اختلاف به چیز دیگری بر می‌گردد که نژاد برتر بر اساس آن را، تشکیل می‌دهد. امروزه برخی از مستشرقان نیز با همان دیدگاه یهودی و مسیحی خود به سراغ این مطلب رفته‌اند و چون در این باره به یک سری اختلافات جزئی در بین مفسران اولیه قرآن برخوردند، ادعای دیگری طرح کرده‌اند مبنی بر اینکه منابع اولیه اسلام و شخص پیامبر ﷺ، حضرت اسحاق (علیه السلام) را به عنوان «ذبیح الله» معرفی کرده‌اند و ذبیح الله خواندن اسماعیل (علیه السلام) قرن‌ها بعد به دلایلی از جمله رقابت با یهودیان به متون و تفاسیر اسلامی وارد شده است. از جمله این مستشرقان می‌توان به گلدزیهر و فایرستون اشاره نمود که در ذیل مطرح می‌شود.

گلدزیهر و فایرستون

گلدزیهر به این نتیجه رسید که محمد ﷺ خود احتمالاً اسحاق (علیه السلام) را به عنوان فرد قربانی قلمداد می‌کرد و مفسران اولیه نیز در این مورد شکی نداشتند. فایرستون نیز بر اساس بررسی‌های فراوان مفاد آثار اسلامی به این نتیجه رسید که منابع اولیه که مورد استشهاد مفسران قرار می‌گرفت، تمایل داشتند اسحاق (علیه السلام) را به عنوان نامزد قربانی به شمار آورند (ایمانی، مروری بر دو دیدگاه در مورد ذبیح ابراهیم در سنت اسلامی، ۱۳۸۹: ۵).

گرد هارد باورینگ^[۳]

یکی از مدخل‌های مهم جلد اول «دایرة المعارف قرآن» لیدن مقاله «تاریخ‌گذاری و قرآن» نوشته گرهارد باورینگ است. باورینگ در قسمتی از این مقاله، با اشاره به آیات ۳۴-۲۴ سوره ذاریات، ۶۰-۵۱ حجر، ۷۶-۶۹ هود و ۳۲-۳۱ عنکبوت چنین ادعا می‌کند: «این آیات اشاره دارند به اقدام قریب الوقوع ابراهیم نسبت به ذبح فرزندش که از آیات ۱۱۳-۱۰۰ سوره صافات و (به صورت غیر مستقیم) از آیه ۲۸ سوره ذاریات و آیه ۵۳ سوره حجر فهمیده می‌شود که اسحاق بوده است (تاریخ گذاری قرآن، نشریه اندیشه صادق، ۱۳۸۳: ش ۱۵).

بررسی و نقد

به نظر می‌رسد پیش از هرگونه بحث و بررسی پیرامون این مسئله، بهتر است ابتدا به خود قرآن مراجعه گردد و آیات الهی در این باره مرور شود. جریان قربانی حضرت ابراهیم بدین صورت آمده است: ﴿وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيَهْدِينِ رَبُّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ فَبَشَّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ...﴾ (صافات/ ۹۹-۱۱۱)؛ (ابراهیم) گفت: در حقیقت من به سوی پروردگارم رهسپارم که به زودی [مرا] رهنمون شود. پروردگارا! به من از (فرزندان) شایسته ببخش! پس او را به پسری بردبار مژده دادیم و هنگامی که (پسر) به حد [کار و] کوشش با او رسید، گفت: ای پسرکم! در حقیقت من در خواب می‌بینم که من تو را سر می‌برم...؛ آنچه از ظاهر این آیات به دست می‌آید، این است که ذکری از نام ذبیح و محل وقوع جریان نشده است، اما از متن این آیات، می‌توان برداشت کرد که فرزند قربانی همان فرزند بردباری است که بشارت تولد او به ابراهیم داده شده بود.

همان‌طور که در مقدمه بحث نیز مطرح شد، مسلمانان معتقدند ذبیح، حضرت اسماعیل علیه السلام بوده است، پس لازم است به این مطلب پرداخته شود که ریشه ادعای مستشرقان چیست که می‌گویند: مفسران اولیه و حتی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اسحاق علیه السلام را ذبیح می‌دانستند. در این باره باید گفت: از آنجا که قرآن کریم از بیان نام فرزند قربانی خودداری کرده، مفسران سده اول برای فهم جزئیات این جریان بر آن شدند تا با کنجکاوی فراوان و با رجوع به شواهد درون متنی و نیز برخی روایات موجود در این زمینه، نام فرزند ذبیح را کشف کنند و در نهایت، نتیجه برخی از این تلاش‌ها، معرفی حضرت اسحاق علیه السلام بود. اینکه دلایل این ادعا چه بوده و آنان با استناد به چه قرائن و شواهدی به این قول رسیده‌اند، احتیاج به پژوهش جداگانه‌ای دارد، اما به هر حال نباید از نفوذ اسرائیلیات و مرجعیت یافتن یهودیان تازه مسلمانی که سعی در وارد کردن باورها و اسطوره‌های یهودی در سنت اسلامی داشتند، چشم پوشید (ایمانی، مروری بر دو دیدگاه در مورد ذبیح ابراهیم در سنت اسلامی، ۱۳۸۹: ۵).

۶۱ لازم به توضیح است که در بین مفسران اسلامی، محمد بن جریر طبری، فردی است که به صراحت دیدگاه خود را درباره ذبیح بودن اسحاق علیه السلام ابراز کرده است؛ ولی دیگران معمولاً با لحن ملایم‌تری به این موضوع پرداخته‌اند و به طور صریح دیدگاهشان را بیان نکرده‌اند یا به کلام طبری استناد نموده‌اند (رک: همان، ۹).

اما این دیدگاه پس از مدتی به طور کلی در بین مسلمانان منسوخ شد و با گذر زمان و دستیابی به شواهد بیشتری در این زمینه و انجام تأملات بیشتر در قرآن کریم و مرور شواهد

تاریخی، دانشمندان اسلامی به این نتیجه رهنمون شدند که مصداق آیات سوره صافات و بشارت به غلام حلیم باید اسماعیل علیه السلام باشد و نه اسحاق علیه السلام. شاید بتوان از جمله پیشگامان خرق فضای حاکم و اصلاح اندیشه کتاب مقدس در مورد ذبیح بودن اسحاق در بین اهل سنت را ابوالفداء، اسماعیل بن عمر معروف به ابن کثیر دانست (همان).

وی معتقد است: «ذبیح دانستن اسحاق از اسرائیلیات است و چون اسماعیل پدر اعرابی است که در حجاز ساکن هستند و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز از ایشان است و اسحاق علیه السلام نیز پدر یعقوب (اسرائیل) است که یهودیان به او منسوب هستند، پس یهودیان خواستند که این شرف را نصیب خود گردانند؛ لذا کلام خدا را تحریف نمودند و به آن اضافه هم کردند... ولی کسانی از مسلمانان هم که قول ایشان را تکرار کردند، این کلام را از کعب الاحبار گرفته‌اند (قصص الانبیاء، ۱۳۸۸: ۱/۲۱۴).

بنابراین، از دید مسلمانان، ذبیح حضرت ابراهیم علیه السلام کسی جز حضرت اسماعیل علیه السلام نیست و ایشان برای این اعتقاد خود دلایلی به شرح زیر دارند:

دلیل اول: قرآن صریحاً بیان می‌کند که ذبیح، اسماعیل علیه السلام بوده است؛ زیرا قرآن ماجرای ذبیح را نقل کرده و بلافاصله پس از آن (صافات/۱۱۲)، خداوند ابراهیم علیه السلام را به فرزند دیگری به نام اسحاق علیه السلام مژده داده است؛ بنابراین مژده تولد اسحاق بعد از ذکر سرگذشت ذبیح، صراحت دارد که اسحاق غیر از فرزندی بود که ابراهیم به وسیله ذبیح او مورد آزمایش قرار گرفته است (عبدالفتاح طباره، مع الانبیاء فی القرآن الکریم، ۱۹۸۹: ۱۶۴).

امام صادق علیه السلام نیز ضمن روایتی به این مطلب اشاره می‌کنند. زمانی که از ایشان می‌پرسند که «ذبیح چه کسی بود؟ فرمود: اسماعیل بود؛ زیرا خداوند نخست داستان او را در کتاب خود ذکر کرده و سپس گفته است: و ما ابراهیم را به وجود اسحاق به عنوان پیغمبری از صالحین بشارت دادیم» (شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ۱۳۶۷: ۳/۷۲).

بنابراین، معقول نیست ابتدا دستور به ذبیح فرزندی داده شود و بعد بشارت به تولد او. پس از اینجا مشخص می‌گردد فرزندی که دستور ذبیح او داده شده، غیر از فرزندی است که مژده ولادتش داده شده و برخی نیز معتقدند بر اساس این سوره کریمه (صافات) چون ابراهیم علیه السلام پذیرفت فرزندی را که از خداوند به دعا و درخواست هدیه گرفته بود (اسماعیل)، ذبیح کند و در این امتحان الهی پیروز شد، خداوند به پاداش این عمل ابراهیم، فرزند دیگری (اسحاق) نیز به او عطا کرد (ر.ک: حسینی برهامی، قصه الذبیح، بی‌تا).

دلیل دوم: در تفسیر «الکاشف» ذیل آیات ﴿فَبَشِّرْهُ بِبُعْلَامٍ حَلِيمٍ * فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ﴾ (صافات/ ۱۰۱-۱۰۲) آمده که این آیه دلالت صریح دارد به اینکه کسی که بشارت به او داده شده و ذبیح، صفات واحدی چون صبر و حلم دارند و بشارت داده شده همان فرزند بزرگ ابراهیم است و فرزند بزرگ ابراهیم به اتفاق مسلمانان، یهودیان و مسیحیان همان اسماعیل است (مغنیه، تفسیرالکاشف، ۱۴۲۴: ۳۵۱/۶). مفسر سپس دلایل ادعای خود را از تورات نقل می‌کند.

دلیل سوم: «اگر ذبیح اسحاق بود، لازم بود که قربانی کردن و سعی و رمی جمرات در سرزمین شام می‌بود؛ جایی که ساره و فرزندش اسحاق در آنجا بودند نه مکه که هاجر و فرزندش اسماعیل در آن بودند» (همان، ۳۵۲).

درباره دلیل مکان قربانی یعنی مکه نیز چنین گفته شده است:

مسلمانان [و نه یهودیان] از دیرباز تاکنون - و نیز در آینده - همواره در مراسم هر ساله حج با طوافشان، با قربانی کردنشان، با سعی و صفا و مروه خودشان، با رمی جمره‌هایشان و ...، گونه‌ای نمادین از خاطره شکوهمند قربانی شدن اسماعیل را زنده نگه داشته‌اند» (بیومی مهران، بررسی تاریخی قصص قرآن، ۱۳۸۳: ۱/۱۴۴).

دلیل چهارم: برخی نیز با توجه به آیه ۷۱ سوره هود استدلال می‌کنند که «ذبیح اسماعیل است و امکان ندارد که اسحاق باشد؛ زیرا در اینجا، هم بشارت به تولد او (اسحاق) داده شده و هم به اینکه از او نیز یعقوب متولد می‌شود. پس چگونه به ابراهیم دستور ذبح اسحاق داده می‌شود، در حالی که یعقوبی که وجودش وعده داده شده، هنوز از او متولد نشده و وعده خداوند حق است و تخلفی در آن نیست. پس ممکن نیست خداوند امر به ذبح او کند و از اینجا مشخص می‌شود که ذبیح اسماعیل است» (ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ۱۴۱۹: ۲۸۸/۴) و نه اسحاق که حتی مزده فرزندش (یعقوب) نیز داده شده است.

دلیل پنجم: چنان که بیان شد، موضوع مزده فرشتگان به حضرت ابراهیم مبنی بر تولد حضرت اسماعیل با عنوان «غلام حلیم» و جریان خواب دیدن حضرت ابراهیم مبنی بر فرمان الهی به ذبح در آیات ۱۰-۱۲ در سوره صافات آمده است. قطعاً مراد از این «غلام حلیم» که مورد ذبح قرار گرفته، اسحاق نیست؛ زیرا در سوره‌های دیگر نیز چند جا که بشارت تولد اسحاق مطرح شده، عنوان «غلام حلیم» ﴿قَالُوا لَا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ﴾ (حجر/ ۵۳) و ﴿فَأَوْحَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَحَفَّ وَبَشِّرْهُ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ﴾. (ذاریات/ ۲۸)) به کار رفته و عنوان «غلام حلیم» اختصاص به اسماعیل پیدا کرده است.

دلیل ششم: یک نکته جالب دیگر و شایسته توجه در قرآن این است که این دو مژده به تولد اسحاق و اسماعیل به دو گونه کاملاً متفاوت در قرآن مطرح شده است که اگر قرآن پژوهان غربی به آن توجه می‌کردند، از این نظریه پردازی اشتباه رهایی می‌یافتند. نکته این است: بشارت تولد اسحاق در هر دو سوره (حجر و ذاریات) همزمان با قصه عذاب قوم لوط در قرآن مطرح شده و مژده دهندگان همان ملائکه مأمور به عذاب قوم لوط بودند، اما مژده تولد اسماعیل فقط در یک مورد در قرآن مطرح شده که هیچ پیوندی به جریان قوم لوط نخورده است و بشارت دهنده نیز خود خداست (زمانی، مستشرقان و قرآن، ۱۳۸۵: ۳۷۳).

دلیل هفتم: از دعایی که حضرت ابراهیم به درگاه خداوند می‌کند: «رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ» (صافات/ ۱۰۰) چنین بر می‌آید که این دعای ابراهیم زمانی بوده که هنوز فرزندی نداشت، ولی آرزومند فرزندی بوده و از پی چنین آرزویی از خدا خواست که دست کم، یک فرزند به او ببخشد؛ زیرا اگر فرزندی می‌داشت، درخواست یک فرزند نمی‌کرد. علت تأکید اینکه بر یک فرزند این است که حرف «مِن» در عبارت «مِن الصالحين» تبعیضیه است؛ یعنی نشانگر بعضی و برخی از یک چیز و کم‌ترین شمار بعض، «یک» است؛ از این رو، «مِن الصالحين» بیش از یک را نمی‌رساند. این نشان می‌دهد که ابراهیم هنگامی این درخواست را کرده که هیچ فرزندی نداشت و اجماع نیز بر این است که نخستین فرزند ابراهیم، اسماعیل است و این نشان آشکاری است بر اینکه دعای یاد شده با اسماعیل پاسخ داده شده است. از آنجا که داستان رؤیای ابراهیم برای قربانی پسر پس از این دعا و درخواست بوده، باید پسری که قربانی شدنش را در خواب فرمان یافت، همین اسماعیل باشد (فخر رازی، التفسیر الکبیر، ۱۴۲۱: ۲۶ / ۱۳۴).

این استدلال درست است؛ زیرا همان‌طور که ملاحظه شد در آیه ۱۰۰ سوره صافات، حضرت ابراهیم درحالی که فرزندی ندارد از خداوند درخواست فرزندی صالح می‌کند و بلافاصله در آیه ۱۰۱ صافات، خداوند او را به فرزندی حلیم بشارت می‌دهد و بعد هم در آیه ۱۰۲ صافات، ماجرای خواب ابراهیم و ذبح فرزندش پیش می‌کشد. اینها همه گواه است که ذبیح همان اسماعیل فرزند ارشد ابراهیم می‌باشد.

دلیل هشتم: چنان که بیان شد، ادعای مستشرقان مذکور این بود که از نظر پیامبر اسلام ﷺ هم ذبیح، اسحاق بوده است، در حالی که روایتی از حضرت در دست است که با این ادعا متناقض است و نشان می‌دهد که ذبیح، حضرت اسماعیل (علیه السلام) است:

رسول اکرم ﷺ فرموده‌اند: «أنا ابن الذَّبَّيْحِین» یعنی من فرزند دو ذبیح و مقصود از دو ذبیح، حضرت اسماعیل علیه السلام و عبدالله علیه السلام پدر پیامبر صلی الله علیه و آله هستند که قرار بود هر دو ذبح شوند (طبرسی، تفسیر جوامع الجامع، ۱۳۷۷: ۵ / ۳۰۲).

با توجه به دلایلی که ذکر شد، می‌توان نتیجه گرفت که ذبیح حضرت ابراهیم علیه السلام فرزند بزرگ‌تر ایشان، یعنی حضرت اسماعیل علیه السلام می‌باشد و بدین شکل بطلان دیدگاه گلدزیهر، فایرستون و دیگران آشکار می‌گردد.

۵. تناقض در آیات مربوط به عصای موسی

یوسف درّه حدّاد از جمله مستشرقانی است که ادّعی وجود تناقض در چند جای قرآن کریم را مطرح ساخته است. یکی از تناقضات مورد ادّعی او، جریان تبدیل شدن عصای حضرت موسی علیه السلام به مار است؛ ماجرای که در قرآن کریم یکی از معجزات حضرت است و ضمن نقل داستان‌های مربوط به ایشان مطرح شده است.

در ادامه، ابتدا به بیان ادّعی یوسف درّه حدّاد و سپس بررسی و نقد آن می‌پردازیم:

یوسف حدّاد^[۴] می‌نویسد: یکی از تناقضات موجود در قرآن این است که در یک مورد، ترسیم از عصای تبدیل شده معجزه آسای حضرت موسی می‌نماید و آن را «مار کوچک = جان» معرفی می‌کند و در آیه‌ای دیگر آن را «یک اژدهای بزرگ = ثعبان مبین» بر می‌شمرد؛ بدین ترتیب: «وَأَلْقَى عَصَاهُ فَلَمَّا رَأَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌ...» (نمل / ۱۰) و «فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ» (اعراف / ۱۰۷) (زمانی، مستشرقان و قرآن، ۱۳۸۵: ۲۵۳؛ به نقل از: کتاب «البشارات والمقارنات» ۳۹۰).

بررسی و نقد

یوسف حدّاد به گمان خود با کنار هم قرار دادن دو آیه از قرآن به وجود تناقضی در آن پی‌برده و پرده از آن برداشته است، در حالی که اگر در جریان مرتبط با هر یک از آیات مذکور تأملی می‌نمود، به راحتی ملاحظه می‌کرد که تبدیل عصا به مار یا اژدها فقط یکبار اتفاق نیفتاده و هر مرتبه «خداوند، شکل و اندازه آن مار را مطابق با مقتضای شرایط خاص هر مورد بیان کرده تا تأثیر لازم را داشته باشد؛ لذا هنگامی که خداوند در کوه طور برای اولین بار می‌خواهد اعجاز وی را در عصا به خود موسی علیه السلام نشان دهد، فقط به تبدیل آن به یک مار کوچک اکتفا می‌کند تا خیلی وحشت نکند؛ زیرا موسی در برابر همان مار کوچک اندکی ترسید و عقب نشینی کرد: «وَأَلْقَى عَصَاهُ فَلَمَّا رَأَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌ وَلَىٰ مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ» (نمل / ۱۰)، اما هنگامی که

حضرت موسی در برابر پادشاه بزرگ زمان، فرعون، قرار می‌گیرد و فرعون مغرورانه از وی معجزه طلب می‌کند، شایسته است که عصا به اژدهای بزرگ تبدیل گردد: ﴿فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ﴾ (اعراف / ۱۰۷) (زمانی، مستشرقان و قرآن، ۱۳۸۵: ۳۵۴).

مفسران نیز به این پاسخ اشاره کرده، معتقدند آیات مربوط به دو جریان مختلف و در دو زمان و مکان متفاوت می‌باشد.

علامه طباطبایی در این باره می‌نویسد: ثعبان به معنای مار بسیار بزرگ است و این آیه که معجزه موسی را «ثعبان مبین» خوانده با آیه ﴿فَلَمَّا رَأَاهَا تَهْتَرُ كَأَنَّهُمَا جَانٌّ وَلِي مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ﴾ (نمل / ۱۰) هیچ منافاتی ندارد؛ برای اینکه گرچه کلمه «جان» در زبان عرب به معنای مار کوچک است، باید دانست که این کلمه در آیه مورد نظر مربوط به داستان موسی (علیه السلام) در شب طور است که در جای دیگر درباره آن فرموده است ﴿فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى﴾ (طه / ۲۰)، ولی کلمه «ثعبان مبین» در آیه‌ای است که مربوط به جریان ملاقات با فرعون است (طباطبایی، تفسیر المیزان، ۱۳۷۴: ۸ / ۲۷۲).

چنان که ملاحظه می‌شود، علامه طباطبایی علاوه بر دو آیه‌ای که یوسف حداد به آنها اشاره کرده، آیه دیگری را نیز ذکر می‌کند که مرتبط با همین معجزه است. گویا یوسف حداد از این آیه غافل بوده است و گرنه حتماً آن را به اشکال خود اضافه می‌کرد، زیرا در این آیه خداوند از تبدیل عصا به مار به «حیه» تعبیر می‌کند و علاوه بر دو لفظ قبلی (ثعبان و جان) لفظ دیگری نیز (حیه) برای تبدیل به عصا به کار می‌برد.

شاه عبدالعظیم حسنی در کتاب تفسیر خود و در پاسخ به این اشکال چنین می‌نویسد: «مفسران نقل نموده‌اند که اول، ماری بود زرد به قدر عصا بعد به تدریج بزرگ شده، برابر شتر گشت؛ لذا حق تعالی آن را در جایی «جان» فرموده و در موضعی «ثعبان». به اعتبار مبدأ و منتها و در محل دیگر «حیه» نام برده که اسمی است شامل هر دو و نزد بعضی به ضخامت ثعبان و به جلادت جان می‌باشد. چون این معجزه چندین مرتبه ظهور یافت ممکن است در هر دفعه‌ای قسمی ظاهر می‌شد به قدرت کامله سبحانی» (شاه عبدالعظیم حسنی، تفسیر اثنا عشری، ۱۳۶۳: ۸ / ۲۵۷).

البته در مورد اینکه این مار به اندازه شتر شده باشد، برخی از مفسران شک کرده‌اند و شاید بتوان گفت در مقام تمثیل و برای بزرگ بودن مار، شتر را مثال زده است.

سورآبادی ابتدا در تفسیر خود به بیان اشکال پرداخته و سپس آن را پاسخ می‌دهد. وی ضمن پاسخ خود اعلام می‌کند که هیچ تناقضی را در این آیات قبول ندارد و اظهار می‌کند که می‌توان هر سه این ویژگی‌ها را در مورد یک مار به کار برد. وی در این باره می‌نویسد: «سؤال اینکه در این آیت گفت: «فَإِذَا هِيَ ثَعْبَانٌ مَبِينٌ» و جایی دیگر گفت: «كَانَهَا جَانًا». ثعبان اژدها بود و حیه ماری بود میانه و جان ماری بود خرد. آیا این تناقض نیست؟ جواب گوییم: خیر و معنای آن چنین است: ثعبان في الهيبة، جان في السرعة و حية في الهيبة...» (سورآبادی، تفسیر سورآبادی، ۱۳۸۰: ۲/۷۸۸).

چنان که ملاحظه می‌شود، از منظر این مفسر، عصای موسی تبدیل به ماری شد که هر سه ویژگی را داشت؛ یعنی در ظاهر تبدیل به مار کوچکی شد، ولی ماری بود که با سرعت زیاد حرکت می‌کرد و مانند ماری بسیار بزرگ، پر هیبت و هراس آور به نظر می‌رسید. هر چند این پاسخ نیز تفسیری است که مخالف با عقل نمی‌نماید و می‌توان آن را پذیرفت، اما پاسخی که به نظر می‌رسد صحیح‌تر باشد و اغلب مفسران نیز آن را برگزیده‌اند، همان است که در ابتدا ذکر شد و به نقل از علامه طباطبایی بیان گردید. در هر صورت، در بین این چند دسته از آیات مرتبط با معجزه حضرت موسی هیچ تناقضی به چشم نمی‌خورد.

۶- مریم علیها السلام خواهر هارون علیه السلام و موسی علیه السلام

یکی از ایرادهایی که بر قرآن وارد شده، مربوط به آیه ۲۹ سوره مریم است که در آنجا مریم این‌گونه خطاب می‌شود: «يَا اَخْتَ هَارُونَ!» و این آیه موجب به وجود آمدن شک و شبهه از سوی برخی قرآن پژوهان شده که مریم چگونه می‌تواند خواهر هارون باشد؟ این اشکال توسط گروهی از مستشرقان مطرح شده و «رلاند» مجموعه نظرات ایشان را در این باره خلاصه نموده و ارائه داده و حتی به بیان پاسخ‌های احتمالی نیز پرداخته است؛ بنابراین، در اینجا تنها به ذکر گفتار او اکتفا کرده، سپس به بررسی و نقد آن می‌پردازیم.

۶۷

«آنچه رلاند^[۵] در متن لاتین کتاب «دین محمد» نوشته را می‌توان به صورت زیر خلاصه کرد: الف) چنین ادعا شده است که محمد در قرآن تأکید نموده که مریم، مادر عیسی مسیح علیه السلام خواهر هارون و موسی است.

ب) از میان کسانی که این ادعا را مطرح کرده‌اند، یوحنای دمشق است در کتاب «فرقه‌ها»؛ همین ادعا را نیکولاس کوزایی در کتاب «غربال قرآن» مطرح نموده است. همچنین جان اندروس این مطلب را در کتاب «پیشانی فرقه محمد» و کسانی چون هورنبک و ائیموس

زیجاییونس آن را در کتاب‌های خود مطرح نموده‌اند و بسیاری از آنها پیروی کرده‌اند. همه اینان به تفاوت زمانی میان هارون و مریم متوسل گشته و پرچم حمله به قرآن را به منظور انکار الهی بودنش برافراشته‌اند (بدوی، دفاع از قرآن در برابر آرای خاورشناسان، ۱۳۸۳: ۲۴۵ و ۲۴۶).

عبدالرحمن بدوی که به بیان نظر رلاندر پرداخته است، در ادامه اضافه می‌کند: «رلاندر مدعی است می‌توان فرض کرد که محمد تا اندازه‌ای از تاریخ ناآگاه بوده و موجب شده تا وی به خلط میان زمان موسی و عیسی واداشته شود، نیز می‌توان فرض کرد که وی به خوبی از برخی اسطوره‌های دوره‌های مختلف تاریخی خبر نداشته، به ویژه آنکه او خود را پیامبری بی‌سواد و امی توصیف نموده است. اما اینکه قرآن مریم را خواهر موسی خوانده است، مسئله دیگری است. رلاندر چنین می‌افزاید که قرآن در سوره مریم به مریم می‌گوید: «یا اخت هارون!» و اگر به من رلاندر بگویید: اگر این هارون برادر تنی موسی نیست، پس چه کسی است؟ در پاسخ می‌گویم: جوابی که می‌دهم فقط تأویلی است که مسیحیان آن را مطرح کرده‌اند نه تأویل محمد است و نه تأویل من. احتمال دارد که مریم برادری به نام هارون داشته و هیچ نویسنده‌ای نام او را ننوشته و تنها قرآن آن را ذکر کرده است. احتمال دیگر اینکه کسانی از مسلمانان معتقدند مریم خواهر موسی از زمان موسی تا زمان مسیح به معجزه الهی زنده مانده تا مادر عیسی مسیح گردد و احتمال سوم که هر بلو مطرح می‌کند مبنی بر اینکه مریم به خانواده عمران پدر موسی و هارون منسوب است؛ چون از طرف مادر به خانواده کاهنان که از نسل هارون هستند، بر می‌گردد؛ همچنان که در انجیل ایصابات (الیزابت) که از نسل هارون است، خویشاوند مریم دانسته شده (عهد جدید، لوقا، باب ۱، آیه‌های ۵ و ۳۶) و برخی از مفسران مسلمان نیز این رأی را پذیرفته‌اند (همان، ۲۴۷).

نکته جالب توجهی که در ابتدای گفتار رلاندر به نظر می‌رسد، این است که وی «درباره درستی یا نادرستی هیچ یک از این احتمال‌ها اظهار نظر نکرده است، اما در عوض تأکید می‌کند که برای هیچ کس ممکن نیست که ثابت نماید قرآن، مریم مادر عیسی را خواهر موسی قلمداد کرده است. در نتیجه دشمنان قرآن و اسلام نمی‌توانند با تکیه به عبارت قرآنی «یا اخت هارون» تمام این اتهام‌ها را که پایه و اساس درستی ندارند، متوجه قرآن سازند (همان).

بررسی و نقد

چنان که ملاحظه شد، رلاندر به نقل از دیگر مستشرقان شبهه‌ای را در قرآن مطرح می‌کند و آن اینکه چون در قرآن به حضرت مریم خطاب «یا اخت هارون!» آمده، حتماً از نظر قرآن مادر حضرت عیسی، خواهر موسی و هارون بوده است که این یک خطای تاریخی است و حضرت محمد ﷺ در نقل داستان تولد حضرت عیسی ﷺ مرتکب آن شده است.

همان گونه که پیش از این بیان شد، رلانند که سعی در پاسخ به این اشکال دارد، چهار احتمال را برای آن مطرح می‌کند که هر یک نیز جای بحث و تأمل دارد. در ادامه برای پاسخ به این اشکال ابتدا دیدگاه مفسران مورد بررسی قرار می‌گیرد تا مشخص شود که از نظر ایشان این آیه شریفه چگونه تفسیر می‌شود و هم صحّت احتمالات مطرح شده توسط رلانند که به مفسران اسلامی نسبت داده شده است، مورد بررسی قرار گیرد.

۱. در تفسیر «المیزان» به نقل از کتاب «سعدالسعود» چنین آمده است که: «سماک بن حرب از مغیره بن شعبه نقل حدیث کرد که رسول خدا ﷺ مرا به نجران فرستاد تا دعوتشان کنم. به من ایرادی گرفتند که از جواب آن عاجز ماندم و آن این بود که قرآن شما مریم را خواهر هارون خوانده و گفته: «یا اخت هارون» با اینکه میان مریم تا هارون سال‌های بسیار فاصله است. من نزد رسول خدا ﷺ آمدم و جریان را نقل کردم، فرمود: چرا به ایشان جواب ندادی که در ایشان رسم بود افراد را به انبیاء و صالحان از پدران خود می‌خواندند» (طباطبایی، المیزان، ۱۳۷۴: ۶۹/۱۴). علامه این حدیث را نپذیرفته و در ادامه اضافه می‌کند: این حدیث در تفسیر «در المنثور» مفصلاً و در «مجمع البیان» نیز به شکل مختصر آمده است و چنین ادامه می‌دهد: «خلاصه معنای آن این است که مراد از هارون در جمله «یا اخت هارون» مردی است که اسمش هم نام هارون پیغمبر برادر موسی بوده و هیچ دلالت ندارد بر اینکه مرد نام برده آن طور که بعضی پنداشته‌اند، از صالحان بوده باشد (همان). البته بدوی در مورد حدیث مذکور که در بسیاری از منابع تفسیری و روایی نیز نقل شده است معتقد است حدیثی جعلی است که بعداً توسط یهودیان وضع شده تا دلیلی داشته باشند که این اشکال از همان صدر اسلام هم مطرح بوده است، در حالی که اصلاً چنین نیست و این اشکال اولین بار توسط یوحنا دمشقی مطرح شده است (ر.ک: بدوی، دفاع از قرآن در برابر آرای خاور شناسان، ۱۳۸۳: ۲۵۷ و ۲۵۶).

۲. در تفسیر «مجمع البیان» اقوال مختلف در مورد هارون ﷺ در عبارت «یا اخت هارون» بدین ترتیب نقل شده است:

- ۶۹ - این هارون در میان بنی اسرائیل مردی صالح بود و هر کس اهل صلاح بود، به او نسبت داده می‌شد. این قول از ابن عباس، قتاده، کعب بن زید، مغیره بن شعبه و مروی از پیامبر ﷺ است و گویند: وقتی از دنیا رفت ۴۰ هزار نفر به نام هارون جنازه‌اش را تشییع کردند؛ بنابراین، خواهر هارون یعنی کسی که از لحاظ شایستگی شبیه هارون است.
- هارون برادر پدری مریم و مردی نیکو روش بود. این قول از کعبی است.
- سدی گوید: هارون برادر موسی بود و مریم با او نسبتی داشت.

- سعید بن جبیر گوید: او مردی بدکار بود. منظور این است که تو از لحاظ بدی و آلودگی شبیه وی هستی (طبرسی، مجمع البیان، ۱۳۶۰: ۱۵/۱۶۲).

۳- طبری در تفسیر خود دو قول را در این باره بیان کرده که یکی همان مورد چهارم در «مجمع البیان» است و قول دیگر این است که گروهی گویند: مریم را برادری به نام هارون بود؛ ازین رو، به او گفتند: یا خواهر هارون! که به برادرش باز خواند» (طبرسی، جامع البیان، ۱۳۵۶: ۴/۹۸۱).

۴. در «تفسیر صافی» نیز به استناد حدیث مرفوعی از پیامبر ﷺ چنین آمده است: «هارون مرد صالحی در بنی اسرائیل بود که هر کس به شایستگی شناخته می شد، به او نسبت داده می شد (فیض کاشانی، تفسیرالصافی، ۱۴۱۵: ۳/۲۷۹).

۵. در «تفسیر الکاشف» آمده است: «هارون، همان برادر موسی است و مریم از نسل هارون می باشد و هدف، تذکر به این بوده که اصل و نسب مریم پاک بوده است و چون اصل، طیب و پاکیزه بوده، لازم است که فرع نیز پاکیزه باشد. پس چگونه کاری از او سر می زند که از اصلش سر نزده است؟» (مغنیه، تفسیر الکاشف، ۱۴۲۴: ۵/۱۷۹).

۶. در «تفسیر منهج الصادقین» پس از بیان آراء و اقوال مختلف که پیش از این به آنها اشاره شد، در رابطه با این قول که منظور از هارون، همان برادر حضرت موسی است، چنین آمده است: «نسبت دادن مریم به او از آن جهت است که از اولاد او بود، همچنان که می گویند «یا اخوا تمیم و یا اخوا همدان» و گویند مریم از عقاب وی بود در طبقه اخوت و میان او و هارون هزار سال بود (کاشانی، تفسیر منهج الصادقین، ۱۳۶۶: ۵/۴۰۰).

۷. «تفسیر نسفی» نیز پس از بیان اقوال مختلف این قول را برگزیده که یا «اخت هارون» یعنی «ای مانند هارون در نهاد و در رفتار» (نسفی، تفسیر نسفی، ۱۳۶۷: ۱/۵۷۷).

آنچه گذشت، دیدگاه برخی از مفسران در باره هارون در عبارت «یا اخت هارون» بود. در مفردات قرآن نیز پیرامون واژه «اخت» در آیه شریفه «یا اخت هارون» آمده است: خطاب خواهر بودن مریم به هارون از جهت همسان بودن در صلاح و شایستگی است نه در خواهر بودن نسبی؛ زیرا هارون برادر حضرت موسی هزار سال قبل از حضرت مریم بوده است؛ لذا خطاب نمودن «یا اخت هارون» به مریم از جهت این است که در پاکی و شایستگی همسنگ اوست که به او می گویند: تو با این پاکدامنی چگونه فرزند دار شده ای؟ و آیات بعد مؤید این مطلب است (راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، ۱۴۱۲: ۱/۱۵۹).

در قاموس قرآن نیز در باره شخصیت هارون چنین آمده است: «وی از انبیای بنی اسرائیل و برادر موسی است. نام مبارکش ۱۹ بار در کلام الله مجید یاد شده است. زیرا مراد هارون از ﴿يَا أُخْتُ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ﴾ (مریم / ۲۸) هارون برادر موسی ﷺ نیست. هارون لفظ غیر عربی است و به معنای کوه نشین یا نورانی می‌باشد. وی پیغمبر و بر اساس آیات قرآن (نساء/ ۱۶۳؛ مومنون / ۴۵) مورد وحی خداوند بوده است (قرشی، قاموس قرآن، ۱۳۷۱: ۷ / ۱۵۱).

در کتاب «قاموس قرآن» روی این نکته تأکید شده که واژه هارون به معنای برادر موسی ﷺ نوزده بار در قرآن به کار رفته و این برخلاف نظر کسانی است که منظور از هارون در «یا اخت هارون» را برادر موسی ﷺ می‌دانند؛ زیرا با احتساب این آیه شماره واژه هارون در قرآن بیست بار می‌شود. البته برخی نیز به خطا رفته‌اند و با وجود اینکه منظور از «هارون» در این آیه برادر حضرت موسی نمی‌دانند، ولی واژه آن را بیست بار در قرآن شمارش نموده‌اند (بدوی، دفاع از قرآن در برابر آرای خاورشناسان، ۱۳۸۳: ۲۷۰).

پس از بررسی تفاسیر مختلف، نوبت به بررسی احتمالات مطرح شده رلاند می‌رسد که به گفته خود او تنها احتمالاتی است که مسیحیان مطرح کرده‌اند:

احتمال اول: مریم مادر عیسی ﷺ برادری به اسم هارون داشته که هیچ یک از منابع مسیحی و یهودی آن را نقل نکرده‌اند و فقط قرآن آن را یاد کرده که احتمال صحیحی به نظر نمی‌رسد؛ هر چند که در معدودی از تفاسیر مثل تفسیر طبری - که گفته گروهی گویند: مریم را برادری به نام هارون بود - این رأی آمده، ولی به دلیل مخالفت با سایر آیات قرآن که پدر و مادر مریم را دارای فرزند دیگری نمی‌داند و مریم را هدیه الهی به خانواده‌ای که پیر و بدون فرزند بود بر می‌شمرد (آل عمران / ۱۳۵)، نمی‌توان پذیرفت که مریم برادر دیگری داشته است. علاوه بر آن، اگر مریم برادر دیگری داشته است؛ چرا در هیچ سند و مدرک دیگری اعم از منابع یهودی، مسیحی و اسلامی نامی از او نیامده است؟

احتمال دوم: دلیل اینکه در بررسی تفاسیر در باره «اخت هارون» تفاسیر زیاد و متنوعی مورد بررسی قرار گرفت، رلاند می‌گوید به ادعای مسیحیان، برخی از مسلمانان معتقدند مریم خواهر موسی و هارون با معجزه الهی زنده ماند تا مادر عیسی گردد.

پاسخ به این احتمال در بررسی تفاسیر مربوط به «اخت هارون» روشن می‌شود؛ زیرا چنان که ملاحظه شد، هر چند اقوال مختلفی از مفسران پیرامون نسبت هارون و مریم ذکر شده، هیچ یک از آنها حتی به عنوان یک احتمال مطرح نکرده‌اند که منظور قرآن این بوده که به طور معجزه وار خواهر موسی و هارون هزار سال زنده مانده تا اینکه مادر عیسی گردد. پس جای

سؤال است که این مستشرقان با استفاده از چه سند و مدرکی این احتمال را به نقل از برخی از مسلمانان مطرح کرده‌اند؟ در حالی که اکثر مفسران تمام اقوال هر چند ضعیف را نیز در این زمینه بیان نموده‌اند و در بین آنها هیچ نشانی از چنین قولی نیست.

بدوی نیز در پاسخ به این ادعا چنین می‌نویسد: «این احتمال صرفاً یک سخن بی‌پایه است که در نوشته‌های مفسران قرآن به آن دست نیافتیم. همچنین باید پرسید که حکمت این معجزه چه بوده است؟ در ضمن قرآن نام مریم خواهر موسی را ذکر نکرده و هیچ توجهی به او ننموده است. با این حال، چرا به او چنین معجزه‌ای نسبت داده می‌شود تا وی به مرتبه مریم مادر عیسی برده شود (بدوی، دفاع از قرآن در برابر آرای خاورشناسان، ۱۳۸۳: ۲۴۷)، به طور قطع می‌توان گفت: مراد از هارون در اینجا هارون بن عمران نیست که پیامبر بوده است؛ چرا که آنان قرن‌ها دور از هم می‌زیستند، بنابراین، آنان که گفته‌اند وی خواهر پدر مادری هارون پیامبر و در نتیجه خواهر موسی بود، بسیار به خطا رفته‌اند (بیومی مهران، بررسی تاریخی قصص قرآن، ۱۳۸۳: ۳/۲۴۷).

احتمال سوم: رلاند می‌گوید: از برخی از مفسران نیز نقل شده که مریم از طرف مادر به خانواده کاهنان که از نسل هارون هستند، بر می‌گردد. چنان که ملاحظه شد، رلاند این احتمال را با توجه به آیاتی از انجیل لوقا مطرح نموده است. بدوی این دیدگاه را پذیرفته و به آوردن اسناد و مدارک بیشتری در این زمینه پرداخته است (بدوی، دفاع از قرآن در برابر آرای خاورشناسان، ۱۳۸۳: ۲۵۸ و ۲۵۳) که البته ظاهراً مشکلی در پذیرش آن نیست.

نتیجه اینکه مفسران اقوال مختلفی را در این زمینه مطرح ساخته‌اند؛ از جمله اینکه هارون مردی صالح و نیکوکار بود؛ هارون مردی فاسد و بدکار بود؛ هارون برادر پدری مریم بود؛ هارون برادر موسی بود و مریم با او نسبت داشت، مریم از نظر شایستگی شبیه هارون است و... و هر یک از ایشان قولی را ترجیح داده‌اند که با بررسی آنها متوجه می‌شویم اعتقاد هیچ یک از آنها بر این نیست که منظور از آیه این است که «مریم» خواهر موسی و هارون بوده است. قطعاً خاورشناسانی که این دیدگاه را مطرح کرده‌اند، همچنان که خود به طور ضمنی گفته‌اند، به دنبال این بوده‌اند که ثابت کنند قرآن و قصه‌هایش از جانب خداوند نیست بلکه گفته‌های شخص حضرت محمد است و چون ایشان امی و بی‌سواد بوده و از تاریخ اطلاعات چندانی نداشته، پس دچار این خطای تاریخی شده و گمان کرده که حضرت عیسی و حضرت موسی و هارون تقریباً معاصر بوده‌اند. باید گفت این دیدگاه مستشرقان چنان که گذشت، خطایی واضح و بطلان آن بر همگان روشن است.

نتیجه

گاهی مستشرقان به محتوای برخی از قصه‌های قرآنی نیز اشکال وارد کرده‌اند؛ مثلاً برخی از ایشان ادعا دارند که قرآن نسبت به شخصیت حضرت ابراهیم به دو گونه رفتار نموده است و نگرش قرآن نسبت به وی در قصص مکی با مدنی و بنا به مصالحی متفاوت است یا اینکه اشکال کرده‌اند که چگونه قرآن اشاره به داستان انبیایی چون صالح، هود و اسماعیل دارد، در حالی که در برخی از آیات دیگر اشاره به این دارد که پیامبری پیش از حضرت محمد به سوی عرب نیامده است و ...

مهم‌ترین و کوتاه‌ترین پاسخ در نقد این آراء این است که متأسفانه مستشرقان با برداشت سطحی و تحت‌اللفظی که از برخی از آیات دارند، موجبات ایجاد شک و شبهه را در خود و دیگران ایجاد می‌کنند؛ مثلاً باید دانست که آنجا که قرآن خطاب به پیامبر ﷺ می‌فرماید که پیش از تو پیامبری بر این قوم نیامده، یک مطلب عام نیست بلکه تخصیص برای معاصران پیامبر و چند نسل پیش از آنها است نه کلّ عرب از آغاز تا کنون. پس این کلام هیچ تضادی ندارد با اینکه مثلاً پیامبرانی در قوم عرب وجود داشته‌اند.

در ادامه، در مورد ذبیح حضرت ابراهیم این اشکال وارد شده که مسلمانان او را اسماعیل معرفی کرده‌اند، در حالی که او فرزند کوچک‌تر ابراهیم یعنی اسحاق است. این اشکال و سایر اشکالاتی که بر محتوای قصص قرآنی وارد شده با مراجعه مستقیم به آیات نورانی قرآن و کنار هم قرار دادن آنها و با مراجعه به تفسیر آنها و احادیث مربوط به آنها قابل پاسخ است که به طور کامل در این نوشتار پاسخ داده شده است.

پی‌نوشت‌ها

- [۱] wensinkArendjan (۱۹۳۹-۱۸۸۲م) وی مستشرق هلندی است که از سال ۱۹۲۷ تا زمان مرگش استاد زبان عربی در دانشگاه لیدن بوده است و متولی نگارش موضوعات بسیاری در دایرة المعارف اسلامی می‌باشد و مقالات فراوانی در مجلات مختلف دارد و از جمله مهم‌ترین آثارش مقاله‌ی «ابراهیم» و «کعبه» در دایرة المعارف است و همچنین دو کتاب دارد در رابطه با فهرست سیره و سنت: ۱- «مفتاح كنوز السنة» در رابطه با الفاظی که در چهارده کتاب سیره و سنت وارد شده و دکتر محمد فؤاد عبدالباقی این کتاب را به عربی ترجمه کرده است. ۲- «المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث النبوی» که آن را به زبان عربی نوشته و قبل از اتمام آن وفات نموده (ر.ک: زرکلی، الاعلام (قاموس تراجم)، ۱۹۸۶: ۲۸۹/۱)
- [۲] Frantz Buhl (۱۹۳۲-۱۸۵۰ م)، وی مستشرق دانمارکی و از اعضاء مجمع علمی عربی بود، او استاد زبان سامی در دانشگاهش بوده و مقالاتی در شرح حال بعضی از رجال مسلمان دارد و همچنین کتاب «جغرافیای فلسطین قدیم» را به دو زبان دانمارکی و آلمانی نوشته و کتاب «حیات محمد» را نیز به زبان دانمارکی نوشته است که به آلمانی نیز ترجمه شده است (همان، ۱۳۹/۵).
- [۳] Gerhard Bowering، پروفیسور اسلام شناس دانشگاه بیل، از سال ۱۹۸۴ م است. او دکترای اسلام شناسی‌اش را در سال ۱۹۷۵م از دانشگاه مک گیل دریافت کرد. وی عضو انجمن فلسفه آمریکا و جامعه‌ی شرق شناس آمریکا است. تخصص کاری او بر صوفی‌گری و تفسیر ادبی قرآن است. او سرپرست ویرایشگران دانش‌نامه تفکرات سیاسی اسلام است. (نویسندگان دانش‌نامه‌ی ایرانیکا، Wikipedia.org، ۱۰/۰۷/۹۵)
- [۴] ارشمیتدریت یوسف درّه حداد، دانشمند مسیحی لبنانی معاصر است که ده‌ها سال عمر خویش را وقف قرآن پژوهی نموده است. «یوسف حداد» که بیش از ۲۰ سال مشغول مقایسه آیات قرآن کریم با تورات بوده تلاش کرده از آیات قرآن، شواهد فراوانی بر اقتباس آیات قرآن پیدا نموده و آیاتی نیز شاهد بر عدم بعث پیامبر بزرگ اسلام و انکار وحی الهی مستقل بر وی جست و جو نماید. او حاصل تحقیقات خویش را به صورت کتاب‌های دراسات قرآنی، تألیف و چاپ نموده است. مهم‌ترین کتاب او در این سلسله، القرآن و الکتاب است که ظاهراً در سه جلد تدوین و چاپ شده است (زمانی، مستشرقان و قرآن، ۱۳۸۵: ۸۷).
- [۵] Adrian Reland، متولد سال ۱۶۷۶ م در هلند شمالی و در گذشته به سال ۱۷۱۸م در شهر اوسترخت (ultrecht) می‌باشد وی نویسنده‌ی کتاب ارزشمند «دین محمد» (die religion mohamadiae) می‌باشد. او این کتاب را تقدیم به برادرش (بیار رلاند) کرده است رلاند با بررسی دین اسلام و التزام و استناد به منبع عربی، به شکلی کاملاً متفاوت از آنچه در غرب رایج بود، بر اسلام تسلط و آگاهی یافت. وی در این باره می‌گوید: «پس از بررسی دقیق عقلانی اسلام، باید اعتراف کنم که در آن جنبه‌ای متفاوت از آنچه خاورشناسان به اسلام نسبت داده‌اند، یافتیم. این کار مرا بر آن داشت تا معنای حقیقی اسلام و زوایای مربوط به آن را به جهانیان بشناسانم» (رلاند، دفاع از قرآن در برابر آرای خاورشناسان، ۱۳۸۳: ۲۲۹ و ۲۲۸).

کتابنامه

۱. قرآن کریم. ترجمه محمدعلی رضایی اصفهانی، قم: مؤسسه تحقیقاتی فرهنگی دارالذکر، ۱۳۸۳ ش.
۲. المقدادی، شیخ فؤاد کاظم، الاسلام وشبهات المستشرقین، قم: الجمع العالمین لأهل البيت، ۱۴۱۶ ق.
۳. بستانی، محمود، اسلام و هنر، ترجمه حسین صابری، مشهد مقدس: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۱ ش.
۴. زرکلی، خیرالدین، الاعلام (قاموس تراجم)، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۹۸۶ م.
۵. انوار درخشان، محمد حسین حسینی همدانی، تحقیق: محمدباقر بهبودی، کتابفروشی لطفی، قم: ۱۴۰۴ ق.
۶. بیومی مهران، محمد، بررسی تاریخی قصص قرآن، ترجمه سید محمد راستگو، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، بی‌چا، ۱۳۸۳ ش.
۷. بستانی، محمود، پژوهشی در جلوه‌های هنری داستان‌های قرآنی، ترجمه موسی دانش، مشهد مقدس: بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۷۶ ش.
۸. ملبوبی، محمدتقی، تحلیلی نو از قصص قرآن، تهران: چاپخانه سپهر، ۱۳۷۶ ش.
۹. حسنی، شاه عبدالعظیم حسین بن احمد، تفسیر اثنا عشری، تهران: میقات، ۱۳۶۳ ش.
۱۰. طبرسی، الفضل بن حسن، تفسیر جوامع الجامع، مترجمان حسین نوری، محمد مفتاح، مشهد: بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی، چاپ دوم، ۱۳۷۷ ش.
۱۱. ابوبکر عتیق بن محمد سوراآبادی، تفسیر سوراآبادی، تحقیق علی اکبر سعیدی سیرجانی، تهران: فرهنگ نشر نو، ۱۳۸۰ ش.
۱۲. ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمرو، تفسیر القرآن العظیم، تحقیق محمد حسین شمس الدین، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۹ ق.
۱۳. مغنیه، محمدجواد، تفسیرالکاشف، تهران: دارالکتب الاسلامیة، ۱۴۲۴ ق.
۱۴. رازی، فخرالدین، التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)، بیروت: دارالکتب العلمیة، چاپ سوم، ۱۴۲۱ ق.
۱۵. کاشانی، ملا فتح الله، تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین، کتابفروشی محمد حسن علمی، تهران: بی‌چا، ۱۳۶۶ ش.
۱۶. طباطبایی، سید محمدحسین، تفسیر المیزان، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، قم: جامعه مدرسین، چاپ پنجم، ۱۳۷۴ ش.
۱۷. محمد نسفی، نجم الدین، تفسیر نسفی، تهران: انتشارات سروش، ۱۳۶۷ ش.
۱۸. بدوی، عبدالرحمن، دفاع از قرآن در برابر آرای خاورشناسان، ترجمه حسین سعیدی، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۸۳ ش.

۱۹. طبری، محمد بن جریر، جامع البیان عن تأویل القرآن، ترجمه مترجمان، تهران: انتشارات توس، چاپ دوم، ۱۳۵۶ ش.
۲۰. معرفت، محمد هادی، علوم قرآنی، انتشارات التمهید، تهران: ۱۳۶۹ ش.
۲۱. قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، تهران: دارالکتب اسلامیة، چاپ ششم، ۱۳۷۱ ش.
۲۲. حسینی برهامی، یاسر، قصة الذبح، بی جا: مکتبة الشاملة، بی تا.
۲۳. فعال عراقی نژاد، حسین، قصص قرآن و تاریخ انبیاء، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۶ ش.
۲۴. گلن، ویلیام، کتاب مقدس، شامل کتب: عهد عتیق و عهد جدید، بی جا: انتشارات ایلام، چاپ سوم، ۲۰۰۲ م.
۲۵. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۷ ش.
۲۶. طبرسی، الفضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، مترجمان: حسین نوری، محمد مفتاح، تحقیق رضا ستوده، تهران: انتشارات فرهانی، ۱۳۶۰ ش.
۲۷. ابن عطیه اندلسی، عبدالحق بن غالب، المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، بیروت: دارالکتب العلمیة، بیروت: ۱۴۲۲ ق.
۲۸. ایمانی، محمدرسول، مروری بر دو دیدگاه در مورد ذبیح ابراهیم در سنت اسلامی، مجله معرفت ادیان، شماره ۲، سال اول، ۱۳۸۹ ش.
۲۹. زمانی، محمدحسن، مستشرقان و قرآن (نقد و بررسی آراء مستشرقان درباره ی قرآن)، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۵ ش.
۳۰. عبدالفتاح طباره، عقیف، مع الانبیاء فی القرآن الکریم، بیروت: دارالعلم للملایین، چاپ هفدهم، ۱۹۸۹ م.
۳۱. رازی، فخرالدین، مفاتیح الغیب (تفسیر کبیر)، بیروت: داراحیاء التراث العربی، چاپ سوم، ۱۴۲۰ ق.
۳۲. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، تحقیق صفوان عدنان داوودی، دمشق: دارالعلم الدار الشامیة، ۱۴۱۲ ق.
۳۳. شیخ صدوق، محمد بن علی، من لایحضره الفقیة، ترجمه غفاری، تهران: نشر صدوق، ۱۳۶۷ ش.
۳۴. حسینی طباطبایی، مصطفی، نقد آثار خاورشناسان، تهران: انتشارات بخش، ۱۳۷۵ ش.
۳۵. باورینگ، گرهارد تاریخ گزاری قرآن، ترجمه و نقد دکتر محمد جواد اسکندرلو، نشریه اندیشه صادق، انتشارات دانشگاه امام صادق (ع)، شماره ۱۵، ۱۳۸۳ ش.